



This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (<http://afghanistandl.nyu.edu/>). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser.

When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu



اصول انشاء

برای صنف پنجم ابتدائے
بتحریر

قاری عبداللہ

بقرار پر و غرام وزارت معارف افغانستان

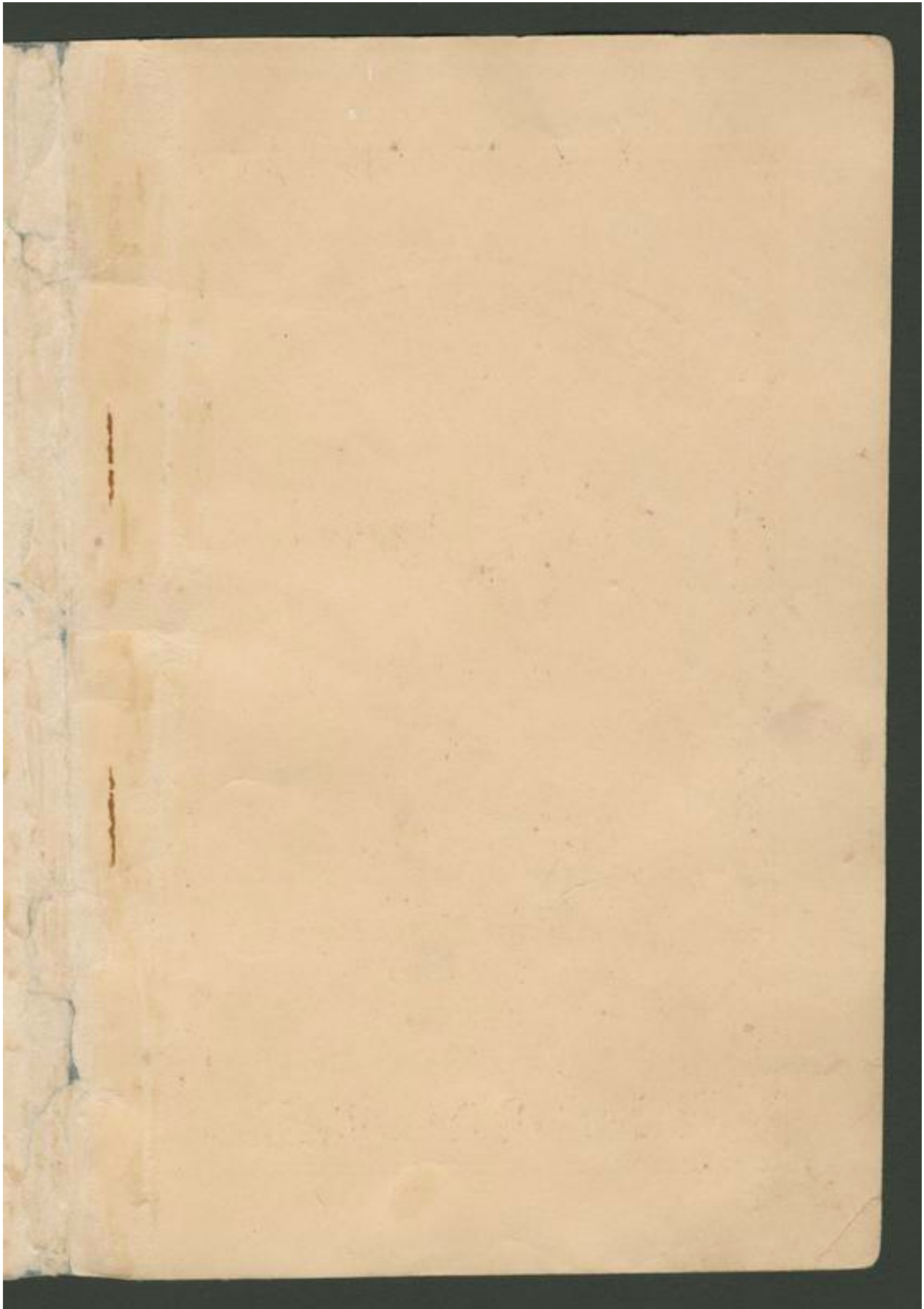
مطبعہ مفید عام پریس لاہور

۱۳۰۶ھ

جوزا

نقد ۳۰۰۰

طبع دوم



بسم الله الرحمن الرحيم

مدخل

انشا یا تحریر که: عبارتست از چیز نوشتن
یا بعبارۀ دیگر افکار خود را بزبان قلم آوردن
مکتوب باشد یا غیر آن دارای شرائط چندمی
است. هرگاه رعایت آن ننمائیم؛ می شود
نوشته زیور صحت دریابد. و روح بیان در
کالبد عبارت دلد. زیرا طوری که زبان از
سخنهای شیرین و حرف زدن باندیشه و موقع؛

احمد

دارائے تاثیر میگردد و مدعای خود را با عمق
دلها جا داده توجه سامعین را بخود جلب میکند.
همچنین زبان قلم هرگاه بواسطه رعایت
شرائط محسنه سنجیده بیان بوده مدعای خود
را صاف و ستره بنویسد و بخوانندگان (که
غالباً غائب بوده در پیش نویسنده حضور
ندارند) بطور ساده و روان عرضه دهد؛ نوشته
از خطا و تعقید و غیره عیوب، (که مغل فهم
است) خالی گشته، رتبه صحت بلکه زیور
اثر و ریا.

اینک بنا بر همین مطلب؛ رساله در
اصول تحریر و قواعد علمی و عملی انشا مشتمل
بر یک مقدمه و دو بحث ترتیب یافت.



مقدمه

اشارات اعجابیه

سخنی که : ما بآن تکلم می کنیم ؛ چند رقم
است ، مثلاً : خبر ، امر ، نهی ، استفهام ،
تعجب ، تحسین ، افسوس ، ندا و غیره .
اکثر این اقسام از کام و زبان سخن گو
بصوت و لجه مخصوصی بیرون می شود
که سامع یا مخاطب ازان لجه بحقیقت سخن ؛
بنا پرده مدعای متکلم را خوب می فهمد .
اما وقتی که سخن خود را برای خوانندگان
به لباس نوشته در می آوریم ، غالباً اقسام

مذکور را از هم امتیاز و جدا کرده نمی توانند
خصوص که خواننده مبتدی باشد؛ زیرا
کلمه یا فقره متصل بما قبل را منفصل می
خواند؛ یا بر عکس کلمه و فقره منفصل را
متصل، تلفظ میکند؛ هم چه ندا، تحسین،
تعجب، استفهام و غیره را از هم فرق کرده
نمی تواند؛ و ازین جهت تعقید در
کلام وارد آمده قاری و سامع به شک
و شبه می افتند و مدعا را خوب نمی فهمند.
محررین برای رفع این نقصان؛
رموز و اشاراتی چند مقرر کرده اند؛ که هر
گاه در نوشته خود آن رموز را بیاد داریم؛
نوشته از فقا و تعقید رهایی یافته، صاف
و ستره در ذهن خواننده جا می گیرد؛ و
خیلی بدستنی به مدعایی می برد.

این اشارتها را اصول تنقیط با اشارات
اعجابیه میگویند و بقرار ذیل است :

(۱) سکنه که : عبارتست از ضمه معکوس
و صورتش این است (۱)

این اشارات اکثر بجای واو عطف
می آید : علم ، عفت ، شجاعت از
فضائل اخلاق است .

(۲) مفرزه : همان ضمه معکوس است با
یک نقطه در زیر آن و صورتش این
است (۲)

این اشارات نشان ساکن است و
در آخر کلمه می نویسند که بما بعد وصل
خوانده نشود .

(۳) محرین برای رفع این نقصان ؛ رموز
و اشاراتی چند مقرر کرده اند .

(۳) - قاطعه ؛ و آن محض ؛ یک نقطه بود .

و صورتش این است (۴) :

این اشارات را در آخر فقره برای
قطع آن از فقره دیگر می نویسند ؛
چیزی که دانی دل خراشد ؛

تو خاموش باش که دیگری بیارد .
هر که دوست از دشمن نشناخت ؛
خود را بجای هلاک انداخت .

(۵) - شارحه ؛ عبارت است از دو نقطه

سربسر و صورتش این است (۶) :

این اشارت را در آخر کلمه یا جمله
شرح طلب می نویسند و جمله
مابعد شرح و تفصیل ماقبل آن را
می کند ؛

فصول ؛ چهار است ؛ بهار ، تابستان و غیره

(۶) - ممیزه ، یا ناخنه : عبارت است از
دو جفت قوسکهای خیلی خورد-
خورد و صورتش این است «
این اشارت برای نقل عبارت
دیگری است وقتی که در عبارت
خود؛ عیناً عبارتی را از دیگری اقتباس
یا نقل کنیم ؛ در آغاز و انجام عبارۀ
منقول ؛ او را می گذاریم تا معلوم
شود که : عبارت از ما نیست
بلکه منقول است .

مثال : شیخ شیراز در دیباچۀ گلستان
اولاً آغاز بحمد الہی می کند و بعد از
اظهار می کند که بندگان از ادای
حمد مقصرند و می گوید « ہر نفسی کہ
فرو میرود حمد حیات است و چون

بر می آید مفرح ذات «

(۷) - استفهامیه : عبارت است از کجک
همزه نمائی که در تحت یک نقطه دارد
باین صورت (؟) اشاره مذکور ؛ در
آخر جمله استفهامیه (سوالیه) می آید .
زیرا اگر حرف استفهام حذف باشد
برای تعیین و اگر حذف نباشد برای
توضیح می آید .
مثل : از ماه عقرب چند روز
گذشته ؟

(۸) ندائییه : عبارت است از الفی که در
تحت خود نقطه دارد باین صورت (ا)
این اشارت در آخر ندا، امر، تعجب،
مسرت، حسرت، حیرت، تحسین،
استهزا، قوت سخن و دقت می آید :

اما در ندا و امر یک الف و در
باقی زیاده نیز می نویسند.

ندا و امر - الی ! بر من بیچاره بخشای!
تعجب ، حیرت : سبحان الله ! در جشن
اتفاق طرف جمعیت و عجب انبوهی بود!!!
مسرت : خوش بختانه بشرف زیارت
آن محترم مشرف شدم !

تحسین : واه واه ! درین روزها هوا
عزیز وطن ما طرفه اعتدالی بهم رسانده.
استهزا : بهار آمد تو هم ای زاهد بی دردتزویری!
(۹) - تفریقہ :- دو قوس کوچک است

باین صورت () در بین او غالباً
اسم توجه طلب یا مرادف کلمه سابق
را می نویسند : مؤسس فلسفه جدید
یونان و مربی و اخلاق شناس

مدنیت و جمعیت بشر سقراط ،
(قبل المیلاد (۴۷۰) در آتنه تولد
یافته . پدرش (سوفرونیک) مجسمه
ساز و خراط ؛ مادرش فنارت قابله
(دایه) بوده .

(۱۰) - مقرضه - دو نفوس نامی بزرگ
است باین شکل []

در بین او جمله مقرضه را مینویسند:
منت خدای را [عز و جل] که
طاغتش موجب قربت است .

(۱۱) - فاصله : خطی است افقی به این
شکل -

این اشارت را در چند جا مینویسند
اول در آغاز گفتگو :
احمد گفت :- آقا ! کیست خربوزه

می خورد .
گفتم - اگر ذائقه داشت می خورد .
دوم - در اول و آخر جمله مخرضه:
خط نویسی - وقتی که بحمد کمال برسد
از مزایای انشائی است .
سوم در بین دو کلمه مکرر: بار- بار
بشما گفتم .
چهارم برای تفصیل و شمار فقرات:
شمار اشارات کتابت بقرار ذیل
است :

- ۱- سکت .
- ۲- مفرزه .
- ۳- قاطعه .
- ۴- شارحه .
- ۵- ممیزه .

۶- استقنایمیه .

۷- ندائیه .

۸- تفریقیه .

۹- مقررینه .

۱۰- فاصله .

۱۱- جالب وقت : و آن خطی
است که بر سه کلمه یا فقره مخصوص
می کشند تا خواننده بطرف آن خوب
متوجه شود .

مثال : اصول تقریری : - گوش کردن
جملات مربوط و حفظ نمودن آن ،
اصول تقریری نام میگیرد .



مبحث اول: اساس تحریر

ایجاد:

معلوم است وقتی بخوانیم چیزی بنویسیم؛ نخستین ذهن در پی تشخیص موضوع همان چیز بر آمده مطلب را معین می سازد. بعد چیزهای دیگری را که مخصوص موضوع است؛ انتخاب می کند و صفات لازم او را بفکر حاضر می دارد؛ تا موضوع طوری تعریف یا تصویر شود که هیچ اخفا و اشکالی درو نماند؛ و چنان بخاطر خواننده جا کند که گویا او را بچشم خود می بیند و یا مطلب را خود پیشته

خبر دارد.

مثال :- می خواهیم مکتب خودمان را
موضوع چیز نویسی قرار دهیم و او را پیش
یکی از اشخاص کوه بند خود که هنوز نه
مکتب را دیده و نه ازو چیزی شنیده؛
تعریف یا تصویر کنیم؛ خوب درین وقت
چگونه از مکتب؛ تعریف کنیم که همان
شخص که مکتب را ندیده واضح بداند؟
اگر این جور تعریف کنیم :

۱:- مکتب ما که در او سبق می خوانیم
حویلی کلان دارد.

۲:- در میان حویلی او درختهاست.

۳:- خانه های بسیار هم دارد.

۴:- ما در میان خانه هایک جانشسته
پیش معلم سبق میخوانیم.

آیا به این چهار فقره محل تعریف مکتب
خوب میشود؛ و شخصی که مکتب را ندیده
باشد بحقیقت او پی می برد؟ فی شخصی
که مکتب را ندیده باشد باین چهار فقره
تعریف محل هرگز او را نمی شناسد. چرا
دیگر جایها سوای مکتب هم این جور
هست که: حوبلی کلان و غیره داشته
باشد و شاگردها بطور قدیم در آن جا سبق
بخوانند.

پس معلوم شد که این تعریف ناقص؛
چرا؛ موضوع چیز نویسی خود را (که مکتب
خود ماست) برای همان شخص کوه بند؛
خوب نشان داده نتوانستیم که: او فهمیده
شک در دلش نماند.

حال اگر این جور موضوع را توسیع

دہیم و مطلب را مفصل شرح کنیم ؛
شخصی کہ مکتب را ندیدہ باشد نیز ازین
شرح بحقیقت او خوب میرسد تفصیل و
تصحیح ؛

مکتب ما کہ درو سبق میخوانیم ؛ یک
باغ است . صحن باغش بسیار کلان و
دارای ہرگونہ درخت میباشد . علی الخصوص
میدان بزرگی برای ورزش و تنفس دارد .
جوی آب کلانی در میانش میرود . در میان
باغ و وسط جوی ؛ یک حوض بسیار کلان
چار کنج (مربع) است . لبہای این حوض ؛
ہر چہار طرف بہ تختہ سنگہای سیاہ تراش
کردگی فرش شدہ .

اطاقنہای سبق خوانی ما عبارت است ؛
از یک کوتی خیلی کلان کہ در میان و ہر چہار

طرف؛ اطاقهای فراخ هوا دار دارد. کلکین ها
 (روزنها) و دروازه های اطاقها همه آئینه
 است که در موسم تابستان وا؛ و در زمستان؛
 بسته میباشد. با وجود آن درون اطاقها، هیچ
 تاریک نمی شود؛ بلکه مثل روز روشن میباشد.
 در میان این اطاقها؛ سه رسته چوکیهای
 دراز دراز خانه وار، چیدگی است. ما شاگرد
 در وقت درس بهر سه رسته چوکیها بقرار
 ترتیب نمبر خود با پهلوی پهلوی نشسته می
 باشیم و تقریرهای معلم را گوش میدهم. معلم
 گاهی نشسته و اکثر ایستاده میباشد. پهلوی
 راست او یک تخته ایست سیاه با رنگ
 روغنی بسیار کلان که پنج چارک تقریباً طول
 و یک گز بر دارد (و آن را تخته تعلیم میگویند)
 مواد مهم را در او می نویسد، مثلاً:

نکته جرات کاری که نباید کردن
گر شوی این قدر آگه که خدا میداند
تصحیح فوق؛ موضوع فکر (مکتب ما) را
خوب شرح داد و بواسطه صفات و لوازم،
ادرا از غیر جدا ساخته امتیاز نمود.
این جور واضح ساختن و آشکارا نمودن
موضوع را در اصطلاح تحریر؛ (ایجاد)
گویند و نخستین حرکت فکر است بطرف
نوشته.

تمرین (۱) - موضوع: خانه قدیم ساخت
یلان - (۱) دروازه کوچه (۲) حویلی. (۳)
ستمهای آبادی. (۴) از خانه چه نفع میگیریم.



۲- نقاحت بیان

بعد از تشخیص موضوع و انتخاب صفات
لازمه او، ذهن دوباره بتلاش می شود. و
میخواهد کلمات فصیح پیدا کرده موضوع را
بآن تعبیر و بیان کند. و طوری بیان کند
که هم کلمات فصیح و هم عبارت روان باشد.
و میخواهد در عبارت زیادت و نقصان بیجا
نیاید. و در ترکیب الفاظ تقدیم و تاخیر بی
فایده نباشد و موضوع را گذاشته بطرف دیگر
نرود.

مثال: میخواهیم درازی شبهای زمستان
را موضوع قرار دهیم. و خواهیم بیان کنیم که
در آن شبها وظائف ما بخوبی انجام می شود.

اگر باین جور کلمات و این گونه تراکیب ذیل؛
تقناعت ورزیم که :-

(۱) شبهای زمستان؛ خنک و روز غنیمت
است،

(۲) برای هر چیز فرصت میباشد و انجام
وظائف بخوبی می شود.

(۳) اگر ساعتی بفراغ خاطر نان میخوریم؛ هم
وقت است.

(۴) و اگر لمحۀ تفریح و ماغ مسکنیم میشود.

(۵) اگر نماز میخوانیم، هم می توانیم.

(۶) یک دو ساعت بفراغت مطالعه
هم می کنیم.

(۷) و هنوز، ساعت شش و اول وقت

صبح میباشد؛ وقتی که از خواب بر می

خیزیم.. در مثال فوق، زیادت و

نقصان بیجا و تقدیم و تاخیر بیفائده آمده، کلمه
غیر فصیح که زبان قلم نیست استعمال شده،
بواسطه بعض کلمات از موضوع خارج شده
ایم. زیرا در فقره اول کلمه (خنک) ما را از
موضوع (درازی شبهای زمستان) خارج نموده.
فقره دوم ناقص است و باید یک واژه یا
لفظ (در این شبها) در سر آن زیاده شود. در
چار فقره بعد؛ کلمه (اگر) و دیگر بعض الفاظ
زائد آمده و چندان خوب نیست. در فقره
اخیر؛ تقدیم و تاخیر بی فائده واقع شده.
اکنون کلمه غیر فصیح و کلمه که ما را از موضوع
خارج نموده هر دو را بدل میکنیم، و زیادت
و نقصان و تقدیم و تاخیر فقرات دیگر را هم
اصلاح ساخته این جور بیان میکنیم :-
شبهای زمستان دراز و بسیار غنیمت است.

درین شبها برای هر چیز فرصت میباشد
و انجام وظائف بخوبی می شود.
ساعتی بفرار غ خاطر نان می خوریم.
ساعتی تفریح دماغ می کنیم.
باز نماز می خوانیم.

بعد یک دو ساعت بخاطر جمعی مطالعه میکنیم
وقتی که از خواب بر میخیزیم، هنوز ساعت
شش و اول وقت صبح میباشد. نصیح فوق،
کلمه نصیح و خارج موضوع را از فقره اول دور
ساخت، زیادت و نقصان و تقدیم و تاخیر
دیگر فقره را هم اصلاح کرد. این جور تعبیر
را که این عیبها نداشته باشد (نقاحت بیان)
میگویند و دو بین حرکت فکر است بطرف تحریر
حقیقت (قوة نقاحت بیان) صنعت لفظ
تراشی است ذهن مانی خواهد؛ در تعبیر

موضوع از لفظهای غیر موزون و بی فائده و
از ترکیبهای نامناسب و بیجا پرهیز کند. و
میخواهد برای معنیهای مقصود با لفظهای موزون
و ترکیب های شیرین تلاش کند؛ تا عبارت
بر جسته و بیان دلچسپ بیاید.

گویا ایجاد (که تشخیص موضوع است) زمین
پاکیزه دارالامان ما میباشد، نقاحت بیان که
پیدا کردن الفاظ موزون و ترکیبهای شیرین
است) مثل مصالح سنگ و سمد و کج و غیره
است که برای محکم و زینت تعمیر این شهر
شهر، مصرف می شود. طوریکه این مصالح پخته،
دارالامان را محکم و آراسته سازد، اینطور نقاحت
بیان، تعمیر را متین و آراسته سازد.

نمونه موضوع: خربوزه.

پلان - بیاره. کیفیت کشت چوپه خربوزه

فصل رسیدن او. تجارت او (در هندوستان)
بوتۀ خربوزه از رستنی های است که قد نمی
کشد و بلکه بیارۀ (ساق) او بر زمین خوابیده و
دراز شده میرود و از نیچته بیارۀ اش را (ساق
زاحف) میگویند. برگ بوتۀ خربوزه خیلی کلان و
مدور و کنگره دار میباشد. بوتۀ اش مانند سائر
نباتات، بر زمین همواره، برار (نمو) نمیکند؛
از نیچته کشتش را اولاً جویۀ جویۀ می سازند،
بعد تخم او را در بغلهای پشته گور میکنند، وقتی
که بوتۀ زردیخ او را چقور کنده بویۀ (سبز)
معروف، میدهند. بیارۀ او بالیده بدرازی
پشته میدود. در پری بقدر یک انگشت در
درازی بعد از هر بستان (شیر) یا چیزی بیش و کم
کره ده شده دارد در حدّ گره، برگ و پهلوی
برگ گل که ده چوپه می اندازد، چوپه اش را

خته کی میگویند وقتی که اندک کلان گردید؛
فالیزبانها خربوزه سرده را زیر خاک گور میکنند
که پخته و شیرین شود.

پخته گی و رسیدن خربوزه در وطن عزیز ما
در ماه سنبله میباشد. اگرچه در ماه اسد هم
خربوزه را بمندوی برای فروش می آورند مگر
عین جوش او همین در ماه سنبله است.
این میوه ما هندوستان میزد و در آن جا
بحضرت بسیاری بفروش میرسد.

تمرین: کدو چگونه نمری است؟ و چند
قسم است؟ بونه کدو چه رنگست؟ در پرورش
و نمو با بونه خربوزه فرقی دارد یا خیر؟ کدو کی
میرسد؟ کدو را مثل خربوزه می خورند یا در
خوردن فرقی دارد؟ کدو سوای خوردن هم بکار
میرود یا نه؟ تخم کدو چه کار می آید؟

موضوع فوق را در لباس انشا آورده
یکبار، بی نقاحت و یکبار با نقاحت بیان
بنویسید؟

۳- ترتیب

وقتی که ذهن برای تعبیر از موضوع؛ کلمات
فصیح و ترکیبهای سلیس پیدا کرده در خیال
حاضر میدارد. میخواهد او را بیک سلسله منتظمی
رابط دهد. و خواهد در بین اصل موضوع و
تفرعات آن تقدیم و تاخیر را رعایت کند که
هیچ یک از آنها بی محل و بجای نبوده هر کدام
در موقع خویش باشد.

گویا زمینه سخن (زبور) و هر یک از کلمات
و تراکیب گوهر است. و همچو فقراتی که بر
اصل موضوع دلالت میکنند و فقراتی که تعلق

بفرع آن دارد مثل یاقوت و زمردی ست
که زرگر ما هر کدام آنرا بجای مناسب وضع
و نصب میکند. و این جور قواره آن زیور را
دلکش و نظر فریب سازد.

مثال:

اکنون میخواهیم اسپ را موضوع قرار
داده در خصوص قواره و غیره صفات او این
جور فکر کنیم:

اسپ جانوریست اہلی بسیار خوش قواره
است عربی در خوبی خیلی ممتاز می باشد،
اسپهای خوب قدغنی مانیز با اسپهای عربی
شباہت و مانندی بهم میرسانند.

این حیوان خدمت بزرگی بعالم بشری
کرده و میکند پیش از ایجاد ریل و موتوریکی از
وسائط بزرگ سواری و حمل و نقل مردم

بوده و در افغانستان مانتا هنوز در حمل و نقل
احمال و انتقال خدمت نمایانی میکند.

شائین کشیدن و انواع رفتار او از قدم
گرفته تا به پویه و چار نعل، گویا سوار خود را
بیدار ساخته و او را بهر نوع حرکات حرب
چالاک و مرد میدان دلاوری می نماید.

خیز و جست و هوش و رهواری این حیوان
دو بر قابل تمجید و یکی از اسباب همه جهاد است.
کله اش دراز رخ و نسبت به بدنش
اندکی خورد است. گوشهای کوچک کوچک
شیرین شنوا دارد.

چشمهایش کلان و کشاده و بلند بر آمده
میباشد. پوز و پر خانه های بینی او خوشنمود
و شگفته و قوه شامه اش نسبت به قوه
سامه تیزتر است.

دهانش فراخ و بهایش نازک و آن قدر
حساس است که یک پرکاه را هم میتواند
بردارد. گردنش نزدیک بسر باریک و هر قدر
بطرف شانه پائین می آید؛ گاو دنبالی پیدا
کرده لک شده میرود. و وقتی که او را از
مستی کج و قوسی میگیرد، شجاعت خود را
بنظر سوار کار تجسم میدهد.

یالش بطرف راست گردن کشال و گویا
دست طبیعت او را شانه میکند.

کمر تنگ و سینه فراخ و شکم کلانش
دلیل است بر چستی و حوصله مندی این
حیوان بافر است.

در مثال فوق؛ اسب اصل موضوع و
خوبی و فائده و غیره صفات او فرع آنست
ولی در بین هر دو تقدیم و تاخیر را رعایت

نکرده ایم از بنجته هیچیک از آنها بجای خود واقع
نگشته، خوبست اگر در میان اصل موضوع و
فرع آن تقدیم و تاخیر را ملحوظ داشته و
این جور تصحیح کنیم:

اسب جانوری است املی و بسیار خوش
قواره .. کله اش دراز رُخ و نسبت به
بدنش اندک خورد است.

گوشه‌های کوچک کوچک شیرین شنوا دارد
جسمه‌اش کلان و کشاده و بلند برآمده میباشد
پوز و پر خانهای بینی او خوشنمود و شگفته و
توه شامه اش نسبت بقوه سامه تیزتر است.
دهانش فراخ و لبهایش نازک و آنقدر
حساس است که یک پر کاه را هم میتواند بردارد.
گردنش نزدیک بسر باریک و هر قدر
بطرف شانه پائین می آید؛ گاو دنبالی پیدا

کرده لک شده میرود . و وقتی که او را از
مستی کج و قوسی میگیرد ، شجاعت خود را
بنظر سوار کار تجسم میدهد .

یالش بطرف راست گردن کشال و گویا
دست طبیعت او را شانه میکند .

کمر تنگ و سینه فراخ و شکم کلانش
دلیل است بر چستی و حوصله مندی این
حیوان بافر است .

خیز و جست و هوش و رهواری این
حیوان دوند قابل تمجید و یکی از اسباب
همه جهاد است .

شائین کشیدن و انواع رفتار او از قدم
گرفته تا به پویه و چار نعل ؛ گویا سوار خود را
بیدار ساخته و او را بهر نوع حرکات حرب
چالاک و مرد میدان دلادری می نماید .

اسب عربی در خوبی خیلی ممتاز می باشد،
اسبهای خوب قدغنی مانیز با اسبهای عربی
شباهت و مانندی بهم میرسانند.

این حیوان خدمت بزرگی بعالم بشری
کرده و میکند. پیش از ایجاد ریل و موتور
یکی از وسائط بزرگ سواری و حمل و نقل
مردم بوده در افغانستان تاکنون در حمل
و نقل احوال و اثقال خدمت نمایانی میکند.
تصحیح فوق؛ در میان اصل و فرع موضوع
رعایت تقدیم و تاخیر را ملحوظ داشته و هر
یک را بجای مناسبش گذاشت.

این تقدیم و تاخیر را که ذهن در بین
موضوع و تفرعات او رعایت میکند (ترتیب)
میگویند. ترتیب نتیجه سومین حرکت فکر
است بطرف تخریر.

هرگاه ترتیب را رعایت نکنیم، تحریر ما
از رتبه خود افتاده و قیمتش کاسته گردد.
پس رعایت ترتیب در جمیع انواع تحریر
لازم است، و از مکاتیب عرفی و رسمی
گرفته تا بمقابله ها و آثار ادبیه و از کتاب
حساب و سندهای تجارت تا بکتابهای حساب
ملکی و پروگرامها و نظامنامه‌های دولتی همه باو
محتاجند و پایه سوم است از رتبه تحریر.
تمرین خرد چگونه حیوانی است؟
اندام و قواره او چگونه است؟
صدای او چه نام دارد و مردم صدای
او را پسند میکنند یا نه؟
هوش و چالاکي او بچه اندازه است؟
در خصوص شیر او هرگاه معلومات داشته
باشد؟ بنویسد! قاعده خرد برای ما چیست؟

موضوع فوق را در لباس انشا درآورده
یکبار بی ترتیب و یک بار با ترتیب بنویسد
نوشته تان از دوازده سطر ده کلمه
کمتر نباشد!

۴- درجات افاده

وقتیکه نویسنده امور فوق را کامل رعایت
نمود؛ هنوز هم نوشته او زنبه قبول نمی یابد
مگر در صورتیکه قوه علم و درجه عقل خوانندگان
را ملحوظ داشته باشد. و خوب فکر کند که
نوشته را برای چه و از بهر که می نویسد.
و زبان قلمش با کدام کس گفتگو دارد. و
بعد موافق بمذاق و فهم خواننده چیز بنویسد.

اگرچه جزئیات درجات افاده بسیار بوده و نوع تحریر
نیز باین اعتبار بالیست از شمار بیرون باشد زیرا
برای هر شخص نوعی از تحریر مناسب است ولی بطور

هرگاه نوشته مکتوب باشد؛ علاوه بر لحاظ
 قوه علم و درجه عقل؛ شرف و رتبه صنعت
 و پیشه خواننده را نیز رعایت میکند.

این رعایت در مضمون و عبارت هر دو
 لازم است پس موافق بفهم او مضمون را
 سخت و آسان میکند. عبارت پست و
 بلند میگردد. و سعی میکند که نوشته اش و
 دلچسپ و موزون هم بیاید.

مثال :- محمد علی ابتدائی پنجم؛ بایکی از
 دوستان خود که دو سال خوانده و از مکتب
 برآمده نام می نویسد و دران از مضمون

(بقیه نوط منقحه گذشته) کلی اشخاص سه نوع
 است (۱) غنی (۲) متوسط (۳) زیرک، و همیشه
 باعتبار رتبه هم سه قسم است، ادنی متوسط و
 اعلی پس تقریر باین اعتبار باید سخت و آسان
 و متوسط باشد.

جغرافیا این جور تعریف می کند .
عزیز من ! از دروس لازم ما یکی جغرافیا
است و آن علمی است که از سطح و کرویّت
زمین بحث میکند ، وادیها ، تلهها ، جیلها ، بخرها
نهرها را بجا نشان میدهد .
مثال فوق از درجه فهم شاگرد ابتدائی که
دو سال خوانده خیلی بالاست ، نمی تواند
بمعنی او رسیده مدعا را بفهمد ؛ بلکه عبارت
اورا هم صحیح و درست خوانده نخواهد توانست
پس باید باندازه فهم او سخن رژیم و عبارت
را این جور تصحیح کنیم :
عزیز من ! از درسهائی که برای ما مقرر
گشته و ضرور است بخوانیم ؛ یکی درس
جغرافیا است این علم از روی زمین بحث
میکند . دره ها ، تپه ها ، کوهها ، آبهای ایستاده

آبهای جاری و دریا های شور خورد و کلان
را بمانشان میدهد.

تقریر فوق بقدر فهم درجه ابتدائی و موافق
بمذاق او بوده ، میتواند او را درست بخواند
و مطلب را پوره بفهمد .

این جور نوشته را که مناسب بمذاق
خواننده باشد (درجات افاده) (اوا) گویند
و در تحریر از آغاز تا انجام ؛ رعایت این
امر لازم است .

نمونه - موضوع : شتر

پلان - جثه ، اعضا ، قواره .
گرام شتر ، خوراک . فائده شتر .
شتر جالوری است خیلی بزرگ جثه
میدب پیکر . جلد بدنش را پشم پوشیده .
این پشم در بعض اطراف بدن دراز و

در بعضی کوتاه می باشد؛ مگر شکم و زانو و غیره
اعضایش که در وقت چوک شدن (خواب
کردن) بر زمین میخورد پشتم ندارد کله اش
دراز رخ بوده با گردنش افقی پیوست می
شود. چشمش کشاده و بلند برآمده و مژه
های دراز دارد و خیلی تیز می بیند. هر دو
پدر خانه (سوراخ) بینی او بزرگ و کشادگی
ماغی دارد که هر وقت بخوابد وا؛ و هر
وقت بخوابد بسته میکند و نمی گذارد ریگ
دشت بدرونش دارید - حاسه شامه اش
هم تیز است.

دهانش کلان و لبهایش لک می باشد.
لب بالایش چاک است. گردنش دراز
و قوی است.

قواره شتر با حیواناتی دیگر شباهتی ندارد

پشتش بر آمده گی بلند دارد و او را کوهان
میگویند کوهان کدام غذای اوست و در
وقت گرسنگی از او قوت ، میگیرد .

بعضی شتر دو کوهانه میباشد . پاهای او
نسبت به پاهای اسب ؛ دراز تر است و
بعد زانو توتنه های چربو دارد که در آسانی
حمل و وضع بارش خدمت میکند ، پیش
تقریباً مدور است . از طرف بیرون دو شق
و از کف پا یک توتنه و پرده دارد . و نگذارد
که قدمش بر یک در آید و از رفتن بماند .
این حیوان عجیب خلقت در گرسنگی
و تشنگی خیلی طاقت دارد و صبور میباشد .
خوراکش گاه و خار و برگ درخت است .
عرب او را (سفینه البادیه) یعنی کشتی
دشت گویند . سرماییه بیشتر قبائل بدوی

همین شتر است : شیر شتر و گوشت او را
می خورند . پشم او را رخت جان و فرش
خانه می سازند . شتر در افغانستان ما
نیز خدمتهای شائسته میکند .

در ترکستان و پشت رود و فراه ما
ازین حیوان بسیار است .

موضوع فوق را اسان تر و بفارسی
معمولی بنویسید ؛ اندک عبارت را اختصار
کنید ؛ ولی مدعا پوره بنوشته بیهاید .
نوشته از ده سطر دوازده کلمه کم نباشد ؛



بحث دوم اشکال تحریر

قواعدی را که در فوق؛ شرح دادیم
اساس موضوع و روح چیز نویسی ماست،
و چنانکه بیشتر گفتیم؛ در آغاز تحریر؛ لازم می
شود؛ قواعد مذکور را کاملاً رعایت کنیم، آنگاه
قلم برداشته چیز بنویسیم.

آمدیم بر اشکال تحریر؛ قواعد فوق؛ یا بعبارة
دیگر؛ روح نوشته؛ قالبهای متعدد و
صورتهای مخصوصی جوهر بخور داشته و هر یک
ازین قالبها نام مخصوصی دارد؛ از قبیل
مکتوب، انشای وصفی، انشای نقلی، انشای

ابتکاری و غیره و اینک بشرح بعضی ازان
در ذیل می پردازیم .

۱- مکتوب

هرگاه خواهیم با شخصی که در پیش ما حاضر
نیست حرف زنیم ؛ چگونه حرف خواهیم زد؟
معلوم است محتاج میشویم ؛ مدعای خود
را بکاغذ نوشته برای او بفرستیم .

مثال : غلام محمد خان میخواهد از کابل با
پدر خود که : در قندهار است (بواسطه نوشته)
صرف زند و او را از طرف خود خاطر جمعی
دبد . هرگاه این جور بنویسد :

پدر جانم ؛ می دانم از طرف فرزند خود
خیلی نگران میباشی ؛ مگر برای تو خاطر جمعی
می دهم که فرزندت بتعلیم خود مدام مشغول

می باشد. خاطر خودت را آسوده دار!
مثال فوق خوب نوشته نیست؛ زیرا
بیچ پسر با پدر؛ این جور صرف نخواهد زد؛
که حدّ خود را نشناخته در سخن آداب او را
بجا نیاورد؛ و موجب ترک تعظیم او شود
پس الفاظ (فرزند تو) و نگران میباشی، و غیره
بجا بوده، شرف او اصلاً رعایت نشد.
حال اگر تصحیح کرده، این شکل بنویسیم.
حضرت پدر مهربانم! میدانم از طرف
فرزند عاجز بسیار نگران خواهید بود؛ مگر
بجناب تان عرض می کنم؛ خاطر جمع
باشید فرزند فرمان بر تان! مدام بتعلیم
خود مشغول می باشد. سایه مبارک از
سرم کم میاد.
در تصحیح فوق، حیثیت نویسنده (پسر)

و شرف پدرش که برای او نوشته ؛ هر دو
ملحوظ گردیده ، از آغاز تا انجام الفاسطی
نوشتیم که ؛ دلالت بر تعظیم او میکند زیرا
۱- نام او را بتعظیم یاد نمودیم .
۲- مطلب خود را ساده و بآداب
نوشتیم .

۳- در خاتمه بدعای حضرت او پرداختیم
همین کاغذ نویسی را (مکتوب) یا (نامه)
می گویند . و نویسنده را (مرسل) و شخصی
را که برای او می نویسد ؛ (مرسل الیه) یا
(مکتوب الیه) می نامند .

مکتوب بر سه قسم است .

- ۱- مکتوب خوردان بسوی بزرگان .
- ۲- مکتوب مساوی بطرف مساوی .
- ۳- مکتوب بزرگان برای خوردان .

و هر یک دو رقم است اول حالیه
و دران نویسنده محض ؛ شرح حال و
چگونگی گذران اوقات خودش را بنویسند
دوم - مکتوب خواهش که نویسنده از
مکتوب الیه چیزی می خواهد .
و ما از هر رقم آن مکتوبی بطور نمونه
می نویسیم .
نمونه - مکتوب شرح حال یکے از
شاگردان بکاکامی او .
پلان - (۱) عنوان (ذکر نام و تعظیم
مکتوب الیه) .
(۲) مطلب (وا شدن مکتب و دیدن
معلمین و همصنفها . (۳) خاتمه .
حضرت کاکامی مهربان ! دو ماه ایام
تفریح که از شوق تعلیم هر روزش یک

سال بر من گذشت . شکر پری روز پوره
 شد و دی روز مکتب و اگر دید . اگر چه
 در ایام تعطیل ، موافق فرمائش معلمین
 مشفق ؛ بمطالعه و تماشای جایهای تاریخی
 و غیره شغل داشتم باز هم اقاده های
 گران بها از حضرات معلمین خیلی قیمت
 دار تر بوده و مکالمه با هم صنفان صمیمی
 حیات با سعادتی می باشد . الحمد لله
 شرف حضور حضرات معلمین برای من
 عید شد . دیدن رفیقهای صنف پیشتر
 گردید و خورسندی یافتیم .

مکتوب سه جزء دارد اول عنوان (آغاز) دوم
 مطلب سوم خاتمه . در عنوان مکتوب بزرگان
 مناسب است ، لقب یا نام مکتوب الیه را
 بتعظیم یاد کنیم بعد از عنوان مطلب را مختصر
 و با فصاحت بنویسیم در خاتمه نیز بدعا و تعظیم
 او پردازیم .

خلاصه امروز بتعلیم آغاز نمودیم . اطلاعاً
بمختور تان عرض کردم . زیاده مسریانی
تان را بیشتر خواهیم .

جواب

نور چشم من ! برخوردار باشید . کاغذ
تان رسید . احوال را پوره دانستم . البته
پسری که مثل شما زیرک و دانسته باشد .
از شغل درس ذوق می گیرد و می داند
که تعلیم و تربیه سبب نیک بختی او می
شود . و در همه مدت حیات بکار او می
آید ، خوب شد مکتب مبارک که داشتد و
شما بدرس خود مشغول گشتید . من هم
از طرف شما خیلی خاطر جمعی دارم و می
دانم خوب بتعلیم خود کوشش می کنند

خداوند مهربان شما را بیشتر توفیق بخشد!
تمرین: مکتوبی مشتمل بر شرح حال
برای مامای خود بنویسید بدین شکل.

پلان - (۱) عنوان (۲) مطلب (وقت
مکتوب بسبب کوتاهی روز از هشت بج
صبح آغاز می شود. دیگر فوت بال می
کنیم. (۳) خاتمه. جواب او را هم تحریر
کنید! کاغذ را از هشت سطر ده کلمه
بیشتر باشد.

نمونه - مکتوب طلب: (خواستن کتاب
از استاد).

حضرت پدر روحانی من؛ پس از آداب
تسلیم؛

عرضه پرداز می شوم: تاریخ فتوحات
فوق العاده که قوه خارقه اسلام در عصر

سوم و چهارم هجری کرده و نور مدنیّت را
در اروپا درخشان ساخته مجللاً و پاره پاره
از هر جا شنیده ام خیلی آرزو مندم این
مضمون دلکش را یک جا و به تفصیل
بخوانم از مدنیّت حقیقی و مفاخر تاریخی اسلامی
خود بیشتر با خبر باشد بر معلومات خود بیفزایم.
چون کتاب فتح اندلس درین باب تفصیل
شیرینی کرده و جناب مولنا آن را دارند و
خبر دارم که بیکار بطاق اقتاده، شاگرد فرمانبر
تان را هم می شناسید که خیلی در امانتداری
خود راستکار میباشد و بر او مهربان هم می
باشید، بنا برین دلائل، با کمال آداب
خواستارم کتاب مذکور را بقدر یک هفته
مرحمت فرمایید. از مطالعه او حظی برداشته
عجالتاً بعد موعده مزبور بحضور مطاعی کسپیل

میدارم . زیاده جسارت است .

جواب

ارجمندا ! خود میدانید چقدر استادتان
کتاب را دوست میدارد و قدر دان او
می باشد و نمیخواهد کتاب بکس دهد ؛ خصوصاً
کتابی را مثل فتح اندلس که با وجود شیرینی
تالیف و خوبی ترتیب ؛ نسخه اش خبلی
کمیاب ؛ بلکه نایاب است و شاید در حق
این کتاب گفته اند :

جز روی کتاب دیدنی نیست
بر پشت کتاب می نویسم
خودم او را بچه تلاش پیدا کرده ام .
چند بار مکرراً بهرات برای فتح محمد خان
نوشته بودم یک نسخه از انجا برای من

بفرستد. پس از مدتی همین نسخه را فرستاد
و نوشت چندان یافت نمی شد بزرگوار
بسیار و قیمت گرانی این نسخه را دستیاب
نموده ام.

علا که این قدر شوق تان را بمطالعه
تاریخ اسلامی دریافتم و واقعاً مطالعه تاریخ
اسلام لائق شوق یک چیزی است.
کتاب مسطور را برای تان فرستادم و یقین
که قرار دعه خود تان پس از مطالعه یک
هفته باز بمن خواهید سپرد. زیاده حرفی
ندارم.

دفع اعتراض، یا حسن طلب

مکتوب فوق و جواب او هر دو مشتمل
بر مضمون (طلب) می باشند؛ زیرا در

اصل مکتوب خواستن کتاب است؛ و در
جواب رد کردن اوست باز بصاحبش.
در کاغذ طلب مناسب است نویسنده
هر چه از مکتوب البیه میخواهد، بزیانی بخواهد
که دلش نرم و مهربان شود و راه بهانه
جویی بروی او بسته گردد. مطلقاً لفظ
ندارم، یا نمیدهم یا بکار تو چه می آید و غیره
گفته نتواند.

آمدیم بر مکتوب فوق، نویسنده کتاب
می خواست و احتمال داشت مکتوب
البیه می گفت: تو کتاب را چه می کنی.
یا من ندارم، یا از مطالعه فارغ نیستم
یا شاید پیش تو ضائع گردد. یا نمی خواهم
به تو بدهم.

نویسنده هم در رد این احتمالات این جور

نوشت .

۱- بمطالعه این کتاب خیلی شوق دارم .

۲- شما دارید .

۳- خبر دارم بیکار است .

۴- من امین هستم .

۵- بر من مهربان هستید .

خلاصه چیزی را با الفاظ مناسب و ملایم
خواستن ، و راه بهانه را بروی مکتوب البیه ،
بستن ، (دفع اعتراض) یا (حسن طلب)
می گویند ، و خوبست در مکتوب طلب
رعایت آن شود ، تا بر حسن کاغذ نویسی
ما بیفزاید .

تمرین مکتوبی برای برادر کلان خود بنویسید
مشتمل بر حسن طلب .

پلان - (۱) عنوان (۲) مطلب (۳) یغمان

میروم یکی تان را بدهید؛ در خصوص گادی
و اسپ او بیغم باشید هرگونه غنخواری
می کنم، فردا پس می آیم. نوشته ده سطر
باشد!

مکتوب مساوی

دوم مکتوب مساوی است. به طرف
مساوی درین قسم نیز از عنوان تا به خاتمه
رعایت مساوات ضرور است. نویسنده
الفاظی استعمال میکنند که نه اشارتی بخوردی
مکتوب الیه شود و نه مبالغه در بزرگی خود
نماید؛ بلکه سبک نوشته این جور می باشد
که هم درجه محبت و قدر شناسی مکتوب الیه
مفهوم گردد و هم برای درس و سال یا عزت
و منصب هر دو ازان آشکار شود.

مثال: ادیب خان برای کریم خان
رفیق خودش مکتوبی می نویسد و چند گز کشمیره
میخواهد. هرگاه این جور بنویسد؛

دوست مخدوم من! موسم سردی
رسیده و خادم تان لباسی ندارد که بآن
مدافعه از سرما نماید. درین جا هم رخت
گرمی پیدا نمی شود؛ آدم بگیرد. هرگاه
نوازش فرموده مقدار سه و نیم وار کشمیره
اعلامی ماشینخانه خریداری کرده، سریعاً
بفرستید که بهربانی شما دریشی ساخته بپوشم
البته بنده را از تکلیف سردی سرما می
رسانید. فرمایشاتی که راجع باین بنده
باشد نیز بی مضائقه حکم می کنید. و
تردوی بخاطر مبارک راه نمی دهید؛ بنده
در اجرای خدمات تان بدل و جان کوشان

و مفتخرم زیاده جسارت است .
مثال فوق برای مسادی خوب نیست .
زیرا مکتوب الیه را در عنوان بلفظ مخدوم
و در مطلب بالفاظ نوازش ، حکم ، مبارک ،
خدمات یاد کرده ایم که مبالغه در بزرگی
او می شود . و خود را بالفاظ خادم ، بنده
جسارت مفتخر ، نام برده ایم که برخوردی
و تصنع ما دلیل میگردد .

و نیز بملاحظه حسن طلب ، هم این
مثال ناقص است ؛ زیرا نه نوشتیم که
وجه قیمت کشمیره را فرستاده ایم یا
می فرستیم . و رنگش را هم تشخیص نکرده
ایم که چگونه باشد . بنا برین میتواند مکتوب
الیه به بهانه نه فرستادن پول ، یا غیر
مشخص بودن رنگ در خریداری کشمیره

تاخیر کند.

حال اگر این جور تصحیح کنیم:

تصحیح دوست عزیز من!

برادر تان لباسی

.....

مبلغ چهل روپیه بحدست آدم خود

فرستاده ام. هرگاه زحمت کشیده سه

و نیم وار کشمیره سیاه... فرمایشاتی که

راجع بانجودو باشد بی مضائقه مینویسد

و تردوی بخاطر تان...

برادر تان در اجرای کارهای تان

و بآن خورسند می شوم. در خاتمه احترام.

تصحیح فوق لفظ مخدوم و خادم و غیره را

که کوچکی نویسنده و بزرگی مکتوب الیه

از آن ظاهر می شد اصلاح و بدل کرده

درجه مساوات هر دو را آشکار ساخت .
و فقره برای دفع احتراز هم افزود .

خلاصه مکتوب مساوی

بر همین طرز تحریر می شود .
نمونه مکتوب در شرح حال دوری .
پلان - (۱) عنوان (۲) مطلب (گزارش)
اوقات مرسل (۳) خاتمه .
برادر عزیزم ! از روزی که از پیش
نظم دور و بخیر جلال آباد تشریف برده
اید ! از یک سو خفقان دوری شما بجلی
بر من سخت می گذرد و از دیگر سو آمد
آمد زمستان و دیدن روی نمک برف ؛
خاطر و پشیمان :

و افسرده میباشد. بچاره جوئی کار خود در
مانده ام. نمی دانم درازی این شبها را
بصحبت شیرین که کوتاه سازم و مذاکره
های علمی ها که بنمایم. گذارش اوقات
من تا حال همین بود که نوشتم و هنوز
نمیدانم تا نو روز بیاید و شما تشریف بیارید؛
چه لیل و نهار خواهسم دید و از رنج
دوری چه خواهم کشید. البته شما اسباب
ساعت تیری تان در اینجا آماده و خاطر
تان از هر طرف آسوده خواهد بود، چرا
باغهای تارنج، قطعه های گل زرگس و
پتونی و غیره و هوای سرسبز جلال آباد
کم چیزی نیستند که: تماشای دیگران آنها؛
ملال خاطر را دور نسازد و دل را فرحتی نه
بخشد. زیاده از ملال خاطر خود چه نویسم.

جواب

دوست عزیزم! کاغذ تان را زیارت
کردم و مضمون رقت آور آن سر تا پا
مطالعه نمودم. واقعاً دوست دور افتاده
تان! نیز از درد دوری همچو احباب خیلی
دل تنگ و آورده خاطر می باشد. باغ
نارنج چبیت و نرگس یا هوای سر سبز
جلال آباد کدام نعم البدل دیدار احباب شود.
کدام باغ بدیدار دوستان ماند
کسی بهشت نگوید بهوستان ماند
قسمت همین بود که باید ما و شما بدرود
دوری یکدیگر مبتلا باشیم و زهر جان گزائی
جدائی هم را بچشیم. فقط چیزی که اندک
مایه تسلی خاطر من می شود این است

که: مشغول بوظیفه خودم و بقدر طاقت
عاجزانه خدمت گزاری بوطن مقدس می
کنم و گرنه دوری احباب خیلی مشکل است
امید که مدام بهم چه کاغذهای دوستانه
محب خودتان را یاد اوری کنید و تخفیف
ملال دوری نمائید! زیاده مشتاقم.
نمونه مکتوب طلب:

پلان (۱) عنوان (۲) مطلب (۳) قرص
خواستن (۴) خاتمه

برادر عزیز! درین روزها مختصر کلکاری
انداخته شوق کرده بودم، اطاق کوچکی
جهت نشیمن و مخصوص برای مطالعه بسازم
و گمان داشتم به نه ده روز بچهار پنجصد
روپیه بسر خواهد رسید و به این آسانی
صاحب یک اطاق مخصوصی خواهم شد

مگر نمی دانستم :-

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها
حال که بمیان کار در آمده ام هر قدر
می کنم ازین خاک دامن گیر، دامن بچینم
نمی توانم. راست گفته اند که :- «لا دیرانی
آسان و آبادی مشکل است».

چند صد روپیّه که داشتم چیزی بخت
و گل و چیزی با جورّه استاد کار و مزدور
خرج شد و هنوز استخوان بندی عمارت
قرار دلخواه من صورت نگرفته. کما نم سر
دست چهار صد روپیّه دیگر هم می خواهد
که: اندک صورت بگیرد.

چون برادر عزیز؛ در راه مساعده با بنی
نوع؛ بهر وقت و بهر کس اینچور دشتگیر بها
دارند خاصه بر من خیلی که مشفقند.

لهذا در مقام اظهار مطلب برآمده مبلغ
چهار صد روپیه بموعده یک ماه می خواهیم و
انشاء الله با کمال ممنونیت بعد موعده
مزلور ادا می نمایم، البته مسئول مرا با جابت
مقرون خواهید داشت. زیاده آباد
باشید.

جواب

برادر محترم! رفیقہ شریفہ کہ حاکی از
بنای آبادای جدید بوده و ضمناً دست
تنگی برادر محترم را اظهار داشت. واصل
دست ممنونیت گردید. ازین روش اتحاد
کہ مرعی داشته و بی تکلیف از برادر صمیمی
تان پول خواستید؛ خیلی خود را نیک بخت
می شمارم و با کمال ممنونیت شکر گذاری

بجای آرم . واقعا بنی آدم اعضا
یکدیگرند ، و بالیست هر وقت و هر جا و
با هر کس هر گونه دستگیری که بتوانیم مضائقه
نمائیم ؛ خصوص با همجو دوستان عزیز که
خیلی عزیز و نایاب میباشند . اینک قرار
فرمائش محترم مبلغ چهار صد روپیه بدست
حامل ذریعه فرستادم عجلتاً بخرج کلکاری
خود می‌رسانید . هرگاه دیگر پول هم بکار
میشد بی تکلیف اطلاع داده خود را دست
تنگ نمی‌گذارید . برادران با کمال تشکر
در اجرای هر گونه مقاصدتان صمیمانه حاضر
زیاده ؛ زیاده است .

تقریب یک مکتوب بمحمد صدیق رفیق
خود به دوازده سطر سیزده کلمه بنویسید !
و چند جلد کتاب حساب و غیره بطریق

خریداری بخواهید؛ جوابش نیز باندازه فوق
پوده، نوشته باشد کتابها را فرستادم.

مکتوب بزرگها

سوم؛ مکتوب بزرگها ست بطرف خود
درین قسم بزرگی نویسنده و کوچکی مکتوب
البیه رعایت می شود از آغاز مکتوب تا
انجام بهمین سلیقه می نویسند.

مثال: محمد اکبر محمد اصغر برادر کوچک
خود خط می نویسد و ازو شکوه دارد خط
نفرستاده هرگاه این جور بنویسد.

برادر مشفق من! اگرچه برادر عاجزتان
ظاهراً صحت دارد و خاطر جمع و آسوده
حال می نماید؛ ولی در باطن خیلی غلیل و
و دل نگران می باشد؛ چرا مدتی می شود

مکتوب تان را از پوسته نگرفته ام و از
خوش خبری صحت تان را از خوش وقتی
نیافته همین چشمم براه پیغام شما و گوش
بر آواز پای پوسته ام.

اینک در انتظار تو چشمم امیدوار
چون گوش روزه دار برالشد اکبر است
نمیدانم سبب این تغافل چیست؟
و چرا بیک دو سطر نوشته دل پاره پاره
را جمع و خودم را سرافراز نمی سازید؟
امید که بر خلاف گذشته رفتار نموده
بنوازشنامه های تان مسروم نمائید.
نه در برابر چشمی نه غائب از نظری
نه یادمی کنی از من نه میروی از یاد
زیاده احترام.

در مکتوب فوق بزرگی نویسنده و کوچکی

مکتوب الیه رعایت نگشته؛ زیرا کلمه (مشفق)
در عنوان و کلمه عاجز، سرافراز، امید،
نواشنامه یا در مطلب و کلمه احترام در خاتمه
از قبیل الفاظی هستند که: بایست از طرف
خودها به بزرگها استعمال شد.

اینک کلمات مزبور را تصحیح کرده و
موافق قاعده ابن جور می نویسیم.
تصحیح
برادر ارجمند!

اگرچه برادر دلسوز تان
و چرا بیک دو سطر نوشته دل پاره پاره
را جمع و خودم را خوشحال نمی سازید؟ باید
بر خلاف گذشته رفتار نموده، پی در
پی مزده رسانی های صحت تان مسروم
نمائید.

.....

زیاده برخوردار باشید !
در تصحیح فوق ؛ غلطیهای مکتوب را
اصلاح نموده لفظ (ارجمند) را بجای
(مشفق) و (دل سوز) را بجای عاجز و
(خوشحال) را بجای (سرافراز) و (باید)
را بجای (امید) و (مژده رسانی) به
صحت) را بجای (نوازشنامه) بدل
آوردیم . در خاتمه نیز بجای لفظ (احترام)
(برخوردار باشید) نوشتیم . و مکتوب
موافق بقاعده شد . باید مکتوب بزرگها
همچنین سلیقه نوشته شود .
نمونه مکتوب : شرح حال از ماما
بطرف خواهرزاده .
پلان - عنوان (۲) مطلب (کیفیت
سفر) (۳) خاتمه .

خواهر زاده عزیز ! اگر چه موثر ما خیلی
تیز رفتاری کرده و هم روزه ما را بغزنی
رساند . و هر گاه شب را به غزنین
گذشتانده فردا بطرف قندصار روان می
گشتیم ؛ حالا بایست رخت اقامت
در آنجا افکنده و سه روز می شد در آنجا
رسیده بودیم ؛ لیکن پروگرام سفر را این
جور خیال بسته ایم و پلان سیاحت را برین
وضع گذاشته میخواستیم : هر چه در این سفر برای
ما رویداد کند یا هر چه از مناظر طبیعه و آثار عتیقه
بنظر بر خورد ؛ شرح آن را تا یک حدی بکتابچه جیبی
خود مان ثبت کنیم . و اگر خدا بخواهد
روزی که بقندصار برسیم یک روزنامه گلک
شیرین و مختصری برای خود مان نوشته
باشیم . ازین جهت پنجروز است توقف

ما بغزنی شده و می خواهیم پنج روز دیگر
هم درین جا بوده ، از مزارات و غیره
آثار عتیقه مثل مناره های غزنی و بند
سلطان و پوره علم بیادردیم . چرا
این شهر قدیم که در یک عصر پایتخت
سلاطین غزنوی بوده و محیطش سلطان
محمود ها ، حکیم شنائیها ، علی لالا ، خواجه
لای خوارها و بصد ها این جور مشاهیر
پدورش داده ؛ خیلی چیزها ذخائر تاریخی و
لائق نوشتن دارد . حال بر همین نوشته
بس کردیم ، و انشاء الله کوائف سفر را
از قندهار برای تان مفصل تر خواهیم
فرستاد . کاغذتان را هم انتظار داریم بخوانیم
زیاده چه نگارش رود .

جواب

حضرت مامای مطاع خود را خواهرزاده
مطیعم . نوازشنامه سانی را بعد از
انتظار بسیار زیارت نموده ، بر مضمون
سراسر ارشاد آن کما هی مسبوق گشتم .
البتة روزنامه که اکثر آن حاکی از دقائق
کشفیات سفر همچو مامای فاضل بوده و
تاریخ آثار عتیقه غزنین ؛ بر شرح آن
نکلی افزوده و باز قوه قلم شما از نطق
شیرین خود زیبایی آن را نور علی نور
کرده باشد ؛ اثر قیمت بهائی خواهد شد .
اینک خواهرزاده کوچک تان چشمم براه
تکمیل و ارسال این تحفه عزیز الوجود بوده
و رجا دارد خیلی بزودی نقلی از ان مرحمت

کسیل فرمایند؛ تا مطالعه و روی نویسی آن
سر مشفق تنویر افکار عاجزانہ ام گردد .

زیاده چه عرض اشتیاق نمایم .

تمرین مکتوبی به برادر خورد تان بنویسید

بدین شکل : پلان (۱) عنوان (۲) مطلب

(شرح هشت روزه جشن استقلال در پهنان)

(۳) خاتمه نوشته تان از شانزده سطر

پانزده کلمه کم نباشد جواب از طرف

برادر کوچک تان هم بهین اندازه باشد .

نمونه مکتوب طلب

پلان - (۱) عنوان (۲) مطلب (خواهش

کتاب نوشتن) (۳) خاتمه

برادر ارجمند ! رساله انشای جدید

دستخط شما را رسید داؤد خان خطاط آورد

و بتقریبی ملاحظه کردم . ماشاء الله از تیزی
قلم و حسن خط و قواره حرف و سلیقه سطر
بندی که هر یک از دیگری بهتر و خوشتر
میباشد . چقدر صاف و راست می نویسد
یک کلمه لاغر نیامده و یک ذره سطر از
پیش تان کج نشده ؛ بلکه حرفها همه بکرسی
نشسته و سر این خوبها بیاض بین السطور
خیلی راست و یک برابر و گویا سرک ستره
دارالامان است که از راستی و صفائی دلم
را بر دو بطف آن دیده بی اختیار
سرودم .

بهتر از خواندن بود دیدن خط استاد
را خلاصه : ایتقدر نستعلیق خوانی که در تعریف
خط تان کردم ؛ مدعا این است هر گاه
میل داشته و فارغ باشید و با جورده

۷۴

بنویسید میخواهم رساله دستور فارسی آثار قلمیبه
خودم را نقل بردارم و هم خیلی زود که اگر
خدا بخواهد در جشن استقلال روز نمایش
صنائع تقدیم حضور کنم.
صفحه یک روپیه بشما میدهم و خوب
اجوره است. اطلاع خواهید داد! زیاده
چه نویسم.

جواب

آقای اجل! خط شفقت نمط رسیده
و کوچک برادر مطیع تان را سر بلند و
خوشحال گردانید، براستی عرض میکنم: خط
عاجز هنوز آنقدر صاف و پخته نیست و
چندان سطر بندی خوبی ندارد و خودم میدانم
(خط پای کجشک) خود را و هنوز اینقدر

هم نشده که گویم ؛
طاؤس را بنقش و نگاری که هست خلق
تحسین کنند و او نخل از پای زشت خویش
و چون با اینهمه (کج و جی) و خامی در نظر
راست بین صاحب (که بجز سرعیب بینی
ندارند) پسند آمده و میل دارند کتاب شانرا
بنویسم ؛ خودم را خیلی بختیار و سعادت مند
دانسته با کمال خورسندی باین خدمت حاضر
و امید میکنم در ظرف بیست روز نوشته
شود و در موقع جشن مبارک استقلال، عین
بر محل برسد. در باب اجوره هم چندان
مضائقه ندارد. هر چه لائق دانند و مرحمت
نمایند؛ با کمال تشکر تبرک گفته می گیرم.
زیاده حسارت است -

له خطی را گویند که خوانا نبوده کج و ج و خراب باشد.

تمرین مکتوبی برای خیاط بنویسید! بدین
شکل نه گز کشمیره همراه شصت روپیہ نقد
فرستاده ام استر و غیره مصالح گرفته
دست دریشی یکدست برای خود من و دو
دست برای برادرم بدوزید! قد و اندام او
معین شود! جواب از طرف خلیفہ خیاط ہم
بنویسید! هر دو مکتوب بقدر مکتوبہای نمونہ
باشد!

صنعت التفات

گاهی نویسنده در یک فقرہ مکتوب الیہ
را حاضر کرده ، با کلمہ تو ، شما ، تان ، حرف
میزند و در فقرہ دیگر او را غایب دانستہ با
کلمہ او ، آنها ، ایشان گفتگو میکند . و گاهی
یک فقرہ در آغاز او را مخاطب و در

۷۷

اختتام غایب اعتبار میکند و گاهی بر عکس
می نویسد.

و این جور خودش گاهی مشکلم بوده در
یک فقره من و ما می نویسد.

و گاهی خود را غایب انداخته کلمه (او) را
بخود راجع می سازد. و بهر تقدیر در فقره ها
اسمها و فعلهای مناسب باین کلمات مینویسد
و ما برای ایضاح این سخن مکتوبی بطور
مثال می نویسیم.

مکتوب: در عذر تاخیر مکتوب و ایصال تشنه
برادر مکرما! پس از ادای مراسم یکجته
رحمت میده.

حسب عالی نوشتیم و شد ایامی چند
قاصدی کو که رساند بتو پیغامی چند
از وقتی که محب اتحاد اندیش وارد هرات

گشته ؛ بحدی گرفتار علائق بوده که هیچ فرصت
سرخاریدن نداشت . دین روزها که فی الجمله
کارهای خود را انجام داده و اندک فراغتی
حاصل گشته در مقام استفسار مزاج سامی بر
آمده و خودم را باین تقریب بیاد خاطر الفت
پستد میدهم . ضمناً نگارش میرود ؛ مکتوب کرک
زیرۀ اعلی موجود داشته و با نهایت خلوص
سوغات گفته ، تقدیم خدمت سامی شد و
میل دارد یا کمال مهربانی منظور سازند .
زیاده زحمت نمی دهم .

در مکتوب فوق نویسنده و مکتوب الیه
هر دو را غائب فرض نموده و کلمات مناسب
برای هر دو آوردیم ؛ مگر در فقره ؛ اندک
فراغتی
که نویسنده متکلم است .

اکنون میخواهیم نویسنده را شکلم و مکتوب
البیه را مخاطب ساخته الفاظ مکتوب را این
جور بدل کنیم :
برادر مکرم ! پس از ادای مراسم یکجہتی
رحمت می دهم .

حسب حالی ننوشتیم و شد ایلمی چند
قاصدی کو کہ رساند بنویغامی چند

از وقتیکہ محبت اتحاد اندیش دارد مہرات
گشتم ؛ بجدی گرفتار علائق بودم کہ بیچ فرصت
سرخاریدن نداشتم . درین روزہ کہ فی الجملہ
کارہای خود را انجام دادہ ام و اندک فراغت
حاصل گشتہ محبت تان در مقام استفسار مزاج
سامی برآمده و خود را باین تقریب بیاد خاطر
الفت پسند تان میدہد . ضمناً می نگارم :
بمکتوب کرک زیرہ اعلی موجود داشتم . و با

نهایت خلوص
تقدیم خدمت تان شد. و میل دارم با کمال
مهربانی منظور سازید! زیاده زحمت نمیدهد.
درین مکتوب در هر فقره که نویسنده و
مکتوب الیه غائب بود متکلم و مخاطب ساختیم
و نیز بر عکس متکلم و مخاطب را غایب آوردیم.
این گونه از حال غیبت متکلم و خطاب نقل
کردن یا بر عکس از حال متکلم و خطاب به
غیبت رجوع کردن را در اصطلاح تحریر
(صنعت التفات) گویند. و یکی از صنایع
مفرقه نوشته بقلم میرود.
نماین در جواب مکتوب فوق مکتوبی نوشته
یکبار خود را متکلم و مکتوب الیه را غایب فرض
کنید! و یکبار خود را غائب و او را مخاطب
نمائید!

مکتوب رسمی

مکتوب های فوق همه خصوصی بوده اما
مکتوبهای رسمی که از حضور اعلیحضرت والا
بنام مأمور یا صدور بیاید، یا وزرا و غیره تأمین
دولت از برای اجرای امور و غیره مطالب
رسمی بنام یکدیگر می نویسند؛ شیوه جداگانه
داشته و القاب مخصوصی برای آنها مقرر
است و در عنوان مکتوب لقب مخصوص
هر یک باید برای خودش نوشته شود؛ مگر از
برای فائده وقت و تخفیف تکلیف؛ در عنوان
بحرف اول القاب اکتفا میکنند، یا بهاره
و دیگر کلمات القاب را از نوشته حذف و در
تلفظ باقی گذاشته، حرف اول لقب را
می نویسند که اشارت شود بتلفظ آن و ما

در اینجا اصل کلمات القاب مامورین و حرف
اول آن کلمات را که در عنواناتها مینویسند
برای آگاهی یکجا تحریر می کنیم

منصب	اصل لقب	حرف اول لقب
صدر اعظم	جناب عالیقدر جلالتآب	(ج، ع، م، ج)
وزرا	عالیقدر جلالتآب	(" " ")
مدیرهای مستقل	جلالتآب	(" " " ")
مستشاران	عالیقدر صدقاتآب	("، ع، ص)
نائب الحکومه	والا نشان جلالتآب	("، و، ج)
حاکمهای عالی	عالیجاه عزت صدقاتآب	(ع، ع، ص)
حاکمهای کلان	" " " "	(" " ")
دیگر حکام :	" " " "	(" " ")
علاقه داران	اخلاص مند	(" " ")
مدیران خوانین معتبرین		(" " ")
روشناس	صداقت همراه	(ص)

منصب	اصل لقب	حرف اول لقب
قاضی القضاات :	جناب قضیلت مآب	(ج ، ف)
سائر قضات :	" "	(ف)
نائب سالار :	عالیشان عزت شجاعت همراه	(ع ، ع ، ش)
فرقه مشر :	" "	(" ، ")
لوا مشر :	صداقت . "	(ص ، ")
غند مشر :	حمیت مند	(ح)
کنده مشر :	شجاعت "	(ش)
تولیمشر :	غیرت "	(غ)
بلوک مشر :	لسالت	(ب)
زنبه قول	جلالتآب	(ج - اول)
"	۲ - عالیقدر	(ع - ۲)
"	۳ - عزت مآب	(" - ۳)
"	۴ - عزت مند	(" - ۴)

نشانها

در نامهای نشانها نیز تخفیف کرده و
حرف اول آزامی نویسند :

رقم نشان حرف اول نام آن

نشان المراء علی : (ا ، ا)

” ” عالی : (ا ، ع)

سرور عالی : (س ، ا)

سرور عالی : (س ، ع)

لقاب مأمورین و حرف اول آنها در
جدول فوق تحریر یافت . اکنون بطور نمونه
بکبر و مکتوب رسمی را هم می نویسیم .

جناب ع ، ص محترم رئیس صاحب

تدریس است ! ص محمد سرور خان مخفف نویس

حضور مبارک اعلیحضرت غازی ! کتابی مسی

به (امان التخریر) در فن مخفف نویسی ایجاد

و اختراع نموده و این خیر خواه کتاب مذکور
را دیده ام حقیقتاً شایان تقدیر بوده .
درجهٔ اوّل شمرده خواهد شد .
و مشاء الیه کتاب خود را بخدمت شما
تقدیم میدارد که قاعدهٔ برای نمایش کسبیل
فرمائید .

مکتوب دوم

مقام ساهی وزارت جلیله خارجی
دامت الامجاد - موازی ده جلد از ۱
شمارهٔ اوّل و ده جلد از ۱ شماره دوم
آئینهٔ عرفان را دارالتالیف وزارت معارف
تقدیم نموده ؛ استدعا دارد که ؛ به سفارت
سنیه ایران و سفارت بهیه ترکیه که منقسم
دار السلطنه اند تحت ارسال فرمائید چونکه

اعضای سفارت‌های موصوف، آرزو
اشتراک و قراءت این مجله را
داشتند.

النشای وصفی

هرگاه خواهیم از چیزی تعریف و حقیقت
او را بیان کنیم و صفاتش را در نظر خواننده
تجسم دهیم؛ چگونه حقیقت او را بیان
خواهیم کرد و چنان صفاتش را تجسم
خواهیم داد.

بلی ذهن در انتخاب صفات و کیفیت
سلسله تخریر وقت بکار برده، ایجاد، ترتیب
و غیره قواعد تخریریه را رعایت می کند؛
زیرا ایجاد فکر، تقدیم و تاخیر فقرات،
تخریر عبارت ساده و سودمند از قبیل

کارهایی است که در هر رقم نوشته
ملحوظ می شود.

مثلاً می خواهیم شب و روز را مضموع
تحریر قرار داده تقدیم ، تاخیر ، رفت و آمد ،
طلوع و غروب ، مبدا و منتهای هر
یک را در تابستان و زمستان بیان کرده
و این جور بنویسیم ؛

شب پس از روز می آید ، بعد از شب
باز روز عودت میکند ، وقتی که آفتاب
طلوع کرد روز می شود . و چون غروب
نمود روز با آخر میرسد . در تابستان روزها
دراز و زمستان کوتاه است برعکس در
زمستان شبها دراز و در تابستان کوتاه است .
در روزها کار و در شبها خواب کرده
می شود . بنا بران روز وقت سعی و

عمل و شب فرصت آسودگی است .
درین مثال روشنی و تاریکی ، درازی
و کوتاهی ، کوشش و آسودگی که در شب
و روز حاصل می شود ؛ بتعبیر دیگر حالا
و صفت های مهم شب و روز انتخاب رده
و عام فهم نوشتیم .

می شود درین موضوع ، طلوع و غروب
هر مملکت ، حال های یومیّه هر صنف مردم
را علاوه نموده وظائف شاگرد ، معلم ،
سوداگر و مزدور را شرح داده و بر
معلومات خواننده بیفزاییم ، و قوه قلمیّه
او را نمو دهیم .

این جور حقیقت چیز را بیان نمودن ؛
انشای وصفی گویند .

بابست در انشای وصفی قلم تحریر ما یا

قلم نقشه کشتی رسام شاهنتی بهم رساند.
طوری که رسام در نقشه خود صورت چیز
را کشیده پشت و روی کار، آفتاب و
سایه رسم را اثبات میکند. این جور
تحریر ما حقیقت چیز را بزبانی بیان میکند
که تعریف قرار واقعی بوده و یا خود چیز
مطابقت بهم رساند.

می شود انشای وصفی را از مکتوب
برادر عبدالحمید که برای پدر خود نوشته
و در آن از تعمیر یکدست خانه سمت
شمالی تعریف کرده اقتباس نمایم :

پدر بزرگوار ! دوم بصوابدید حضرت
شما بتعمیر سمت شمالی سرای خودمان پرداخته
و درین روزها شکر به پوشش رسید.
عمارت طولاً پانزده و عرضاً پنج گز میباشد.

حویلی ما که در اصل بیست و بیست گز
است؛ هنوز همان طور کلان و هیچ معلوم
نمی شود که چیزی تنگ شده یا نه خود عمارت
بدو خانه و یک کفشکن (دبلیز) قسمت یا نه.
یک خانه هفت در پنج و سه دانه و دیگری پنج در
پنج و دو دانه دروازه دارد کفشکن هم سه
در پنج است. از دبلیزخانه کلان و از دو
بدو دانه (که برای خواب مخصوص است)
دروازه گذاشته ایم.

کرسی عمارت یک نیم گز از صحن حویلی
بلند و ارتفاع پوشش را پنج گز برداشته
ایم که روشنی خوب بخانه داخل شود. خلاصه
عمارت ما خیلی مختصر و هوا دار و روشن آمده
نم و تاریکی هیچ ندارد. و در هر فصل سال
برای نشیمن موزون است.

برادر عبد الحمید در طرف ده سطر عمارت
نو ساخت خود را خیلی بخوبی نشان داد. و
معلوم است مکتوب خود را بسبک انشای
وصفی بسیار خوب نوشته.

تمرین در خانه خود را که در سمت
جنوب واقع شده بانشای وصفی بنویسید!

پلان — (۱) مساحه سطحیه و ارتفاع.

(۲) کلکین ها، درها، دیوارها (۳) وضعیت

سمتی، ضبیا، هوا، رطوبت و عدم آن

تمرین بهار چگونه فصلی است، در عالم

چه تاثیر میکند، هوای او چگونه، شبهای

بهار دراز است یا خیر، فائده که از بهار

برای ما میرسد چیست.

موضوع فوق را در لباس انشای وصفی

درآورید! نوشته ثان از دو سطر کمتر نباشد!

۳- انشای نقلی

هر وقت ما با آشنا و دوستانهای صحبت داریم؛ در بین صحبت سخنها مینیم، از هر در گفتگو میکنیم. گاهی مصاحبه های علمی، گاهی بیان واقعات گذشته و حال، گاهی نقلهای هواخوری و تماشا، گاهی سخن سیر و سیاحت، گاهی سرگذشتی از خود و بیگانه. خلاصه هر چه ازین قبیل بوده و ما اورا بقالیب نوشته در آوریم؛ این جور نوشته را (انشای نقلی) یا حکایت میگویند.

مثال: می خواهیم از معاونت اسلم که دیروز در بازار باکوری نموده سخن رانده و اورا بلباس انشای نقلی در آوریم.

حکایت

بیچاره کوری از بازار سرچوک (یک
بازار مشهور در کابل) میگذشت - ناگاه
سواری از مقابل بر اسب مستی می آمد
نزدیک بود کور بیچاره زیر پای اسب شود.
اسلم دستش گرفته و او را از خطر هلاکت
خلاص کرد.

کور گفت :- همین طور که دستگیری از
من کردی خدایتعالی دستگیر تو باشد.
حکایت فوق را می شود به تغییر
عبارت این جور بنویسیم :

تغییر عبارت

کوری بیچاره بحاجتی در بازار سرچوک
ردان بود. اسب مستی از آنسو پیدا شد

و چیزی نمانده بود که آن بیچاره را زیر پا
کرده هلاک نماید. اسلم دفعتاً دید و پیش
آمده از دست او گرفت و یک سو نمود.
کور عاجز بحال زفت دعا کرد و گفت :
خداوند در حال درمانده گی بسر وقت تو
برسد که اینطور بسر وقت من رسیدی ..
اکنون باز همین حکایت را بعبارۀ دیگر
می نویسم :

تغییر عبارت

نا بینائی بی اعضا کش ؛ پی کار خود برآمد.
دفعتی که به بازار سرچوک رسید با اسپ
سرکشی دو چار شد و بیم آن بود که زیر
پای اسپ بیاید و زندگی را وداع گوید.
اسلم از آنجا میگذشت . نا بینا را در خطر

دید ، دلش سوخت و خود را باو نزدیک
ساخته ، نگذاشت خطری باو برسد .
تابینا که ازین ورطه نجات یافت .
گفت :- الهی این شخص درین تنه که از
من مددگاری کرد و از مرگ رها نید . تو
هم بفضل و رحمت خود باو به بخشای
و در وقتیکه درماند دستش گیر .
در مثال انشای نقلی یک حکایت را
به سه عبارت نوشتیم . این تغییر عبارت
در هر رقم نوشته ما جاری می شود ، در
تغییر عبارت ؛ تلاش کلمات و جملات
مرادف خیلی لازم است و باید تغییر
عبارت سبب تغییر معنی نگردد و نیز
در هر رقم نوشته ؛ ایراد ضرب المثل و
محاوره موجب زینت تحریر می شود ؛

خصوصاً در انشای نقلی .

حکایت

نمونه

وقتی که اعلیحضرت والا به تخت سلطنت
جلوس کرد؛ شمشیر بدست گرفت و
گفت: یا ملت بنحیب خود را از بند
اسارت آزاد خواهم کرد، یا در سر این
مطلب مهم سر خواهم داد. و طولی نه
کشید که بمطلوب خود نظر یافته، ملک
را استقلال بخشید و ملت را آزاد و
روشناس عالم ساخت و درین باب
گفته اند:-

همت بلند دار که نزد خدا و خلق
باشد بقدر همت تو دستگاه تو
تمرین حکایت های ذیل را نشر کنید!

زبان کرد شخصی بغیبت دراز بدو گفت داننده سرفراز
زیاد کسان پیش من بد مکن مرا بد گمان در حق خود مکن
گرفتم ز تمکین او کم نمود نخواهد بجا تو اندر فرزد

قطعه

گلی خوشبوی در حمام روزی رسید از دست محبوبی بدستم
بدو گفتم که مشکلی یا عبیری که از بوی دلاویز تو مستم
بگفتم من گلی ناچیز بودم ولیکن مدتی با گل نشستم

جمال پنهان در من اثر کرد

و گرنه من همان خاکم که هستم

۴- انشای تبرکاری

گاهی از مطالعه عجائب عالم خلقت یعنی
تماشای باغ و سیر گلگشت، دیدن آب
روان و آبشار، معاینه دشت و کسار،

۱۰۰

نظاره اجرام فلکی، شنیدن صوت خوش و
شمیدن بوی لطیف، چشیدن طعم گوارا،
لمس چیز نرم و نازک، خواندن بعضی اثر
های دلچسپ، دیدن غم یا نشاط، حس
و ذوقی می بریم. ازین ذوق فکر تازه
بدرماغ می افتد و مضمون جدیدی بخاطر
ما میگردد و از شوق آن ذهن را اجتلاب
و هیجانی دست داده میخواهد آن خیالات
بدیعه و مضمون تازه را بطرف عبارت
یگنجاند و در صورت حرف و نوشته جلو
گر سازد، یا بعبارۀ دیگر حسیات و هیجانات
قاری و سامع را بشور در آورد. چگونه
که تربیت یافته صنعت مستظرفه در
برابر استاد موسیقی گاهی از ترنحات وجد
آورد او بوجد و مساز میگردد و گاهی از

نالشهای الم انگیز بدهد ساز بحزن همراز
می شود، ماتماشائی صحنه تمثیل از دوام
(فاجعه) و تزلزلی (هائله) عیناً خود را بعالم
فلاکت و دهمشت آن تمثیل دریافته
اختیار از دست میدهد؛ نوگوئی این حادثه
بداخل وجدان و دماغ او وقوع یافته؛
اینچنین خواننده و شنونده از تاثیر و هیجان
این خیالات بذریعہ متاثر و گویا احساس
و هیجان نویسنده عیناً دروی منعکس می
شود. مثلاً سلیم بتماشای خزان پغمان رفته
سیر میکرد. از خزان این قطعه (که منظره
قشنگی دارد) ذوقی برداشت. و از طبیعت
خیال تازه برایش الهام شد و این جور
اورا بلباس نوشته درآورد.

(تعریف از خزان پغمان)

هرگاه درین فصل خزان تا یک حد
بدانند کوه بلند پغمان برائیم ورد بکابل یکبار
به طرف این قطعه بدیع نظر اندازیم و
فصل برگ ریزی ادرا خوب بدقت به
بینیم حیران خواهیم ماند.

سبحان الله! تماشای این قطعه عجب
عالی دارد که انسان را محو دست نقاشی
قدرت و حیران صنعت کاری رسام
طبیعت می سازد؛ رنگهای سرخ، سبز،
زرد کاهی، نارنجی، گلنار و افشان برگهای
درختان (که چیزی بروی زمین؛ فرش و
چیزی بشاخه های درختهای نمایند و در میان
اینها کوتی های بلند سفید سفید را که جلب

نظر میکنند، اگر از یک قدری مسافت دور
به بینیم به تخته - تخته گل‌های رنگ برنگ
و بوته های بلند نسترن میماند که تازه
شگفته و فضا را نورنگین، ساخته باشند -
برگهای نرد این صفا ؛ باغ سبز و
سرخ بتماشائی نشان میدهد که ذوقها کرده
بی اختیار می سراید -

برگ ریزان تو خوشتر بود از گل‌ریزی

در بهار آنکه ترا دید چه گلها چیده

این جور خیالات تازه و احساسات
بدیعه را که بواسطه حسیات بذهن حاضر
می شود و نویسنده او را بقالب نوشته
در آورد (انشای ابتکاری) گویند -

صنعتگر انشای ابتکاری هر قدر که حس
و هیجان خودش را بواسطه نوشته بدل و

دماغ خواننده حلول دهد و او را در زیر
تاثیر همین احساسات بدیع و ظریف بگذارد
همانقدر قیمت نوشته او بیشتر شود.

اکنون مثالی که دارای این خصوصیت
است در ذیل می نگارم:

شوق تنهایی در حال اختصار
ای محبوبه بی وفا! گریه مکن! درین
حالت اختصار و درین لحظه که میروم و
طرف مرگ او استراحت ابدی قدم
گذاشته و عوالم دیگری را که این همه
بیمری تو و امثال تو در آفاق آن وجود
ندارد؛ سیر نمایم - مرا آزار مده!

درین ساعتی که میخواهم بسوی فنای
صرف و عدم مطلق رفته و برای همیشه
از تو و کردارهای ما بپسند تو چشم بپوشم؛

عالم را مشوش مکن !!!
این چند قطره اشک شوری که از
کنار دیدگانت سر ا زیر شده و از گونه
های گل قامت عبور کرده و بروی دست
و پنجه ناز نینت میچکد؛ یقیناً برای
بخشایش گناهان گذشته تو و برای حیران
آشوب بی انصافی های که در یارۀ یک جوان
عاشق؛ یک وجود ضعیفی که در راه عشق
و دوستی تو از چیز گذشته و در پایان شش
سال؛ عجز، الحاح، تضرع جز بهمیری و
کم اغثنائی و سنگدلیهای ظالمانه هیچ چیز
از تو مشاهده نکرده کافی نخواهد بود.
خود را خسته مکن! اشک مرز و از
کنارم بر خیز! مرا بحال خود واگذار! که
درین چند دقیقه فرصت شاید بتوا نهم

کتابچه خاطرات بیست و سه ساله گذشته
خود را جستجو نمایم و در میان تمام صحائف
آن ؛ یک سطر مسرت آمیزی پیدا کنم
که مرا بتذکار خود دلخوش داشته ازین همه
اندوهی که در روی سینۀ بهم فشرده من
جمع شده و مرا به سنگینی دردناک خود رنج
میدارند ؛ اندکی راحت باشم .

.....
اکنون بشرح فقره های فوق پرداخته
حسبات نویسنده را تحلیل می کنیم .
صاحب این مقاله سوزناک (از بی
اعتنائیهایی محبوب جامعه و درد کم التفاتی
او در عالم خیال خود را بحالت جانتکندن
قرین و محبوب را بر بستر مرگ حاضر و
دل سوز یافته آغاز بشکوه کرده و یا او

خطاب نموده میگوید:

تمنا داشتیم ترا بمزایای محبوبی جلوه گریایم
یا بعیاره دیگر میخواستم ترا بر خود عطف،
مهربان، بهدم غنخوار، غم شریک، مددگار
بیایم، نیافتم اکنون که از درد بیدوائی این
نا امیدها، مردن مرا خلاص میکند و
بزندگانی ابدی بی تشویشی میرسم بسبب
گریه خود درد مرا تازه مکن.

و چون باین سخن مؤثر؛ محبوب را بیشتر
بر سر رحم و مهربانی آورده که بی اختیار
اشک از چشم او ریخته باز سرگله را وا
کرده می گوید:

عال؛ اشک ریزی و دلسوزی تو برای
من چه فائده دارد که همین دستی (خوراً)
سفری و از حضور تو رفتنی هستم و در

و قتیکه جور و تندرست بودم و از مهربانیهای
تو بهره در می شدم ، مرا بهره در نساختی .
و قتیکه ازین سخن ، دل محبوب را نسبت
بخود بیشتر رقیق ساخته و گریه او را افزونتر
نموده ، باز زبان بشکوه گشوده میگوید :

حال که شوق دارم تنها بوده درین یک
نفس آخر ، با نفس خود حساب کنم و نامه
اعمال او را به بینم که درین چند سال زندگی
نا آرام ، برای سفر آخرت چه برابر کرده
باشد ، تو از پیش روی من برد که طاقت
گریه ترا ندارم و بیشتر باعث خفقان
من می شوی !

خلاصه محرومی از مطلب و نامرادیهای
تمام ایام حیات و حالت سخت جانکندن
را چنان تصویر داده و به عبارت درآورده

که عیناً حسیات حزن انگیز او در باطن
خواننده حلول میکنند و او را مثل خود در
بیقراری و شور می اندازد.

تمرین حکایت ذیل را نشر کنید!
شنیدم که یکبار در دجله سخن گفت با عابدی کلاه
که من فرماندهی داشتم بسر بر کلاه می داشتم
چو طالع مدد کرد بخت اتفاق گرفتم بیازوی دولت عراق
طمع کرده بودم که کرمان خورم که ناگاه بخوردند کرمان سرم
بکش پیله غفلت از گوش هموش
که از مرده گان پندت آید بگوش



تشییه

گاهی میخواهیم اصل حال، یا مقدار حال
موضوع را بیان کنیم، یا صفتش را خاطر نشان
قاری و سامع نماییم، یا میخواهیم موضوع را
در نظر قاری یا سامع، زینت دهیم، یا او را
تکلیف دهیم؛ (تفصیل) کنیم، یا خواهیم بنویسیم وجود
موضوع ممکن است: یعنی میشود همچو موضوع
موجود باشد، یا خواهیم او را در نظر سامع بطور
خیلی نادر و عجیب جلوه گر سازیم. در اینصورت
موضوع را بچیز دیگر مشابه می سازیم.
مثلاً: مطلب داریم کیفیت خط سید
محمد داود خان را بیان کنیم میگوئیم:-
خط داود مازشیوه خوب
بخط میرعماد مانند است

درنمثال ؛ مطلب داشتیم ، حال موضوع
(خوبی خط سبب محمد داؤد خان) را بیان
کنیم ؛ اورا بخط میر عماد مشابه ساختیم .
یا اگر خواهیم مقدار بلندی برج مکتب
شهر آرا را بیان کنیم ؛ می نویسیم .
برج شهر آرا همچو قله تخت شاه است .
خلاصه هرگاه موضوع را بسبب یکی
از اغراض فوق یا غرض دیگر بچیزی مشابه
سازیم .

له غرض تشبیه غالباً بمشبه راجع میباشد و در شماره
هفت است که همه را ذکر کردیم . گاهی غرض راجع بمشبه
به میباشد و بر ۲ قسمت یافته یکی آنکه چیزی که در وجه
شبه ناقص باشد ؛ ادعای اکملیت آنرا کرده و اورا
مشبه به میسازیم مثل : « آتش به سنان دیونیت ماند »
درین مثال برای ؛ سنان که در وجه شبه ناقص
است دعوی اکملیت کرده و اورا مشبه به قرار دادیم
و آتش را که در وجه شبه (محو کردن) کامل است ؛
مشبه ساختیم .

همین مشابَهت را (تشبیه) میگویند.

تشبیه دارای چهار رکن (جزء)؛ میباشد:

(۱) مشبه: که عبارتست از خود موضوع.

(۲) مشبه به: چیزی که مشبه را بآن تشبیه
میدهند.

(۳) وجه شبه: حال و صفتی که مشبه و

مشبه به در آن شریک میباشد.

(۴) ادات (کلمات) تشبیه: چون، رنگ،

سان، فام، گون، گویا، گوئی،

و غیره آن.

اکنون چند مثالی از تشبیه می آوریم:

له دوم چیزی را که خیلی مهم دانیم؛ مشبه به می سازیم
و در اینجا فرض اهمیت حال است مثل: ز لبس عطار محتاج
ست قوت لایمونی را به چشمش آتش و نان آید
چه بنویسند اشتیاق درین مثال (آتش و نان)
را اهمیت داده مشبه به ساختیم.

(۱) امروز رخت نظیف خان؛ همچو برف
سفید می نماید.

در بمثال: رخت؛ مشبه؛ برف؛ مشبه به
سفیدی؛ وجه مشبه، همچو؛ حرف تشبیه، بیان
حال مشبه؛ غرض تشبیه است.

(۲) صدای تراز و لکش شاگردا؛ گویا آهنگ
اثر خیز بلبل است که روح را باهتزاز و
هیجان در آورد.

(۳) بوی عنبر فام قطعات گل باغ عمومی؛
دماغ را تازه و طبیعت را خرام می سازد.
(۴) انگور لطیف استالف؛ مثل شهد
شیرین و بلکه در مذاق خیلی گوارا تر از
شهد است.

(۵) کشمیره های گرم و نرم کرک مانند ماشینخانه
چقدر بدست لطیف و ملائم محسوس میشود.

مثال های فوق تشبیهات حسی بوده ،
اول از قبیل مبصرات ، دوم از مسموعات
سوم از مسمومات ، چهارم از مذوقات و
پنجم از ملموسات ؛ میباشد ، و اینها را تشبیه
مرسل مینامند زیرا حرف تشبیه مذکور است ،
هرگاه حرف تشبیه از عبارت حذف شود
آنرا تشبیه مؤکد نامند مثل درویش نسرین
و مولیش سنبیل است .
از برای گل روی شما چه تکلیفها را بر
خودگوارا ساخته ام .



